

باید و نبایدهای شعر و شاعری در پنج گنج نظامی

دکتر احمد امین

عضو هیأت علمی دانشگاه شهر کرد

دکتر منصور میرزا نیا

عضو هیأت علمی دانشگاه شهر کرد

محمدرضا شاه کرمی*

چکیده

در تاریخ ادبیات ایران هیچ شاعری در ضمن سروده‌های خود، به اندازه‌ی نظامی به بایدها و نبایدهای شعر و شاعری توجه نشان نداده است و پابندی او به این آرا در مخزن‌الاسرار بیش از دیگر منظومه‌هاست. شاعر جز در مواردی نادر، به تمام آنچه خود در باب شعر و شاعری گفته، التزام داشته است. با توجه به آنچه در این خصوص پیشنهاد می‌کند، می‌توان او را نخستین شاعری دانست که در زمینه شعر و شاعری به صدور بیانیه اقدام کرده است. او در بیانیه‌اش شاعران را به ترک تعلق، ریاضت‌کشی و دین‌ورزی، وقت‌شناسی در سرودن شعر، تازه‌گویی و گزیده‌گویی و دیرپسندی توصیه می‌کند و از کهن پیشگان و حسودان، دروغ، هجو و سرقت مضامین دیگران برحذر می‌دارد و ضمن برتر شمردن سخن منظوم بر منثور، و غیرقابل ترجمه دانستن شعر، و تاکید بر آراستگی و ویرایش آن می‌گوید: باید از شعر فروشی پرهیز کرد، اما خریدار شایسته سخن را از دست نداد.

کلید واژه: نظامی، بیانیه شعری، باید و نبایدهای شعری، سبک شعر نظامی، شعر و شرح، پنج گنج نظامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۷/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۳/۹

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

مقدمه

نظامی گنجوی، در لابلای سروده‌های خود مخاطب را با ابی‌ها و نبایدهای بسیار هشدار می‌دهد؛ این باید و نبایدها در بردارنده آرای او در باب شعر و شاعری است. اگرچه بعضی از شاعران قبل و بعد از او به این مطلب اشاراتی داشته‌اند، سروده‌های آنان در این باب از حیث کم و کیف با نظامی قابل مقایسه نیست. باید و نبایدهای نظامی ایده‌ها و آرای او را درباره موضوعات زیر منعکس می‌کند:

ریاضت کشیدن، حضور شاعر در شعر، به ندای درون گوش سپردن، لزوم توفیق، زمان سرودن شعر، کم گویی و گزیده‌گویی، نوآوری، دیرپسندی، ضرورت آراستگی شعر به آرایه‌های ادبی، ویرایش، کمال‌جویی در شعر و شاعری، مناعت طبع و غرور، ضرورت اتکای شعر به شرع، مداحی و شعر فروشی، لزوم پرهیز از درج دروغ در شعر، هجو، نقش حامی شایسته در پیشبرد شعر و کار شاعری و سرقات شعری.

۱. ریاضت کشیدن

سرودن شعر کاری است بس دشوار^۱، مگر برای شاعری که فقط به وزن و قافیه و نظمی تهی از معنی قناعت کند.^۲ نظامی می‌گوید کسی کلید گنج سخن را می‌یابد که پیوسته در حال ریاضت باشد:

چو خواهی که بر گنج یابی کلید نباید عنان از ریاضت کشید
(اقبالنامه، ص ۲۰)

او در خسرو و شیرین و اقبالنامه بر سختی کار تأکید کرده است:

سخن گوهر شد و گوینده غواص به سختی در کف آید گوهر خاص
... بیا گو شب ببین کان کندم را نه کان کنندن ببین جان کندم را
(خسرو و شیرین ص ۳۱)

به صد گرمی بسوزانم دماغی به دست آرم به شبها شب چراغی
(خسرو و شیرین، ص ۴۴۶)

به دشواری آید گهر سوی سنگ زسنگش تو آسان کی آری به چنگ
به نظر نظامی ماده شعر عبارت است از :

۱-۱ از جان مایه گذاشتن

نظامی می‌گوید فکر قادر به آفرینش سخن بکر نیست، بلکه باید از جان مایه گذاشت تا سخنی ارزشمند و نو آفرید، بنابراین هرکسی را سزاوار سخن گفتن نمی‌داند:

بدین دلفریبی سخنهای بکر به سختی توان زادن از راه فکر
سخن گفتن بکر جان سفتن است نه هرکس سزای سخن گفتن است
(شرفنامه، ص ۴۷)

و در خطاب به علاءالدین کرپ ارسال نیز بر این مفهوم تأکید کده است.^۳ وهاتف در خطاب به نظامی سخن را عین جان، و شاعران شعر فروش را بی‌رای و هوش می‌داند.^۴

۱-۲ خون دل خوردن

آنگاه که نظامی برای سرودن اقبالنامه به مراقبه و شب‌زنده‌داری می‌نشیند و با زحمت فراوان تیشه‌اش به کان مضمون می‌رسد، می‌گوید:

گهر جوی را تیشه بر کان رسید جگر خوردن دل به پایان رسید
(اقبالنامه، ص ۱۵)

۱۱



فصلنامه پژوهش‌های ادبی شماره ۱۲ و ۱۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۵

و باز می‌گوید:

من آن ابرم این طرف شش طاق را که آب از جگر بخشم آفاق را
همه چون گیا جرعه خواران من زمن سبز و تشنه به باران من
(اقبالنامه، ص ۱۹)

زمانی که محمد، پدر را به پذیرش درخواست شاه و سرودن لیلی و مجنون ترغیب می‌کند، نظامی می‌گوید:

چون دل دهی جگر^۵ شنیدم دل دوختم و جگر دریدم
(لیلی و مجنون، ص ۲۸)

۲. لزوم حضور شاعر در شعر خود

نظامی عقیده دارد که شاعر تا ابد در شعر خود حضور دارد و هرچه از عمر را صرف بافتن «فرش ازل بافته» کرده جایگزینی دارد که سروده‌های اوست؛^۶ و خود را زنده در سحر حلال (شعر) خود می‌داند.^۷ و در جایی دیگر می‌گوید سخنوران در آب دریای سخن خود پنهان و تا ابد زنده‌اند، به گونه‌ای که اگر آنها را طلب نمایند، مانند ماهی سر از آب بیرون می‌آورند:

تا نگویی سخنوران مردند
چون بری نام هر که را خواهی
سر به آب سخن فرو بردند
سر برآرد زآب چون ماهی
(هفت‌پیکر، ص ۳۶)

بنابراین رابطه شاعر و شعر رابطه «این همانی» است؛ یعنی شعر و سراینده‌اش یکی است:
زو طلب کن مرا که مغز من اوست
من کی‌ام؟ باز مانده لختی پوست
(هفت‌پیکر، ص ۲۰)

و نیز در همین باب می‌گوید:

نظامی نیز کاین منظومه خوانی
نهان کی باشد از تو جلوه سازی
حضورش در سخن یابی عیانی
که در هر بیت گوید با تو رازی
زهر بیتی ندا آید که ها او
پس از صد سال اگر گویی کجا او
(خسرو و شیرین، ص ۴۴۵)

۳. به ندای درون گوش سپردن

نظامی در پنج گنج از هاتف، خضر، سروش و سراینده نهضت، سخن به میان می‌آورد و آنان را
تعلیم دهنده خود در سرودن شعر می‌داند:

با سختم چون سخنی چند رفت
هاتف خلوت به من آواز داد
بی‌کسم اندیشه درین پند رفت
وام چنان کن که توان باز داد...
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۷)

و نظامی پند هاتف را می‌پذیرد و به رهنمودهای او عمل می‌کند.^۸
در هفت پیکر سروش تعلیم‌گر نظامی است و شاعر معتقد است که جبرئیل خود بر صحیفه ی
آثارش رقم می‌زند:

جبرئیلیم به جنی قلمم
کاین فسون را که جنی آموز است
بر صحیفه چنین کشد رقمم
جامعه نو کن که فصل نوروز است
(هفت‌پیکر، ص ۱۹)

در شرفنامه خضر داستان گفتن را به نظامی تعلیم می‌دهد و او رهنمودهای خضر را طی ۳۱
بیت بیان کرده است.^۹

۴. لزوم توفیق

نظامی عنایت خداوند را در موفقیت شاعر بسیار مؤثر می‌داند و در سرودن منظومه‌های خود پیوسته از خدا یاری می‌طلبد. در نظم شرفنامه خدا را به یاری خوانده و توفیق خود و خوانندگان منظومه را از او طلبیده است^{۱۱} و در پایان خطاب به اتابک نصرت‌الدین می‌گوید:

مرا داد توفیق گفتن خدای تو را باد تأیید و فرهنگ و رای

(شرفنامه، ص ۵۲۷)

و در اقبالنامه نیز توفیق خود را در توجه و عنایت خدا می‌بیند^{۱۲} و برای انجام این واپسین مثنوی خود به خدا متوسل شده و از او می‌خواهد که کماکان او را در انجام این منظومه هم یاری کرده و موفق کند.^{۱۳} چنین دیدگاهی نظامی را بر آن داشته است که تمام مثنوی‌های خود را با نام خدا و ستایش او آغاز کند؛ بیت اول نخستین دفتر شعر خود را به آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحیم»^{۱۴} مزین فرموده و اولین کسی است که سخن را به پهلوی آیه نشانده است. نام خدا را آغاز هر فکر و پایان هر سخن می‌داند و خطاب به خود می‌گوید:

فاتحه فکرت و ختم سخن نام خدای است بر او ختم کن

(مخزن‌الاسرار، ص ۲)

۵. زمان مناسب سرودن شعر

نظامی بهترین زمان سرودن را سحرگاه می‌داند. از بیانات او برمی‌آید که گاه سراسر شب به کار سرودن شعر مشغول بوده است و گاه سحرگاه از خواب برمی‌خاسته و مشغول سرودن شعر می‌شده است؛ زیرا آرامش شب و خلوت را بر اوقات دیگر ترجیح می‌داده است.

۵-۱ شب

بر صفت شمع سرافکننده باش روز فرو مرده و شب زنده باش

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۴)

من به چنین شب که چراغی نداشت بلبل آن روضه که باغی نداشت
خون جگر با سخن آمیختم آتش از آب جگر انگیختم

(همان، ص ۵۰)

من از ناخفتن شب مست مانده چو شمشری قلم در دست مانده

بدین دل کز کدامین در درآیم
چه طرز آرم که ارز آرد زبان را^{۱۴}
کدامین گنج را سر بر گشایم
چه برگیرم که درگیرد جهان را

(خسرو و شیرین، ص ۱۳)

در شرفنامه نیز از شبی روشن، مهتابی، آرام و خلوت سخن می‌گوید که رقیبان و پاسبانان، سرمست خوابند و او به زنجیر فکرت پای بست شده است. در چنان شبی به مراقبه می‌نشیند که خواب او را در می‌ریاید، در رؤیا باغ نغزی می‌بیند که از آن خرما می‌چیند و هر که را می‌بیند به او می‌دهد. در همان شب شمعی را روشن می‌سازد و به تنظیم طرح شرفنامه می‌پردازد. در واپسین مثنوی خود هم به سرودن در شب اشاره کرده است:

چو طوفان اندیشه را هم گرفت
شب آمد در خوابگاهم گرفت

(اقبالنامه، ص ۱۳)

و در چنین فضای خلوت و آرام شروع به بافتن حله هفت رنگ سخن می‌کند و برای رنگ‌آمیزی آن از خم لاجورد آسمان، گاه ازرق و گاه زرد بیرون می‌آورد.^{۱۵} در ادامه، می‌گوید در چنان شبی در برکه لاجورد آسمان مشغول صید سخن بودم:

من آن شب تهی مانده از خواب و خورد
شناور در این برکه لاجورد

(اقبالنامه، ص ۱۴)

در ادامه می‌افزاید: آن شب از دولت شاه در سبزه‌زار آسمان، آهوان شیر مست معنی و مضمون و از دریای فلک ماهیان شگرف سخن را به دام می‌افکنم.^{۱۶}

۲-۵ سحرگاه

نظامی آفرینش مخزن‌الاسرار را از فیض سحر می‌داند و می‌گوید خوراک سحرگاهی من شعر است و خود را به واسطه چنین سحر زنده می‌داند:

سحر حلالم سحری قوت شد
نسخ کن نسخه هاروت شد

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۵)

و مضامین بکر و دست نخورده آن را جلوه‌های سحرگاهی می‌شمارد:

آنچه در این حجله خرگاهی است
جلوه‌گری چند سحرگاهی است

(مخزن‌الاسرار، ص ۱۷۹)

نظامی، نظم مخزن‌الاسرار را صبحگاهان به پایان برده و سرایش اقبالنامه را سحرگاهان آغاز کرده است:

سحرگه که سر بر گرفتم ز خواب بر افروختم چهره چون آفتاب
سریر سخن برکشیدم بلند پراکندم از دل بر آتش سپند
(اقبالنامه، ص ۱۶۵)

و نیز در اقبالنامه خود را همانند خروس سپید عرشی می‌داند که بر پایه روایات بامدادن خروسان دیگر از نوای او به صدا می‌آیند^{۱۷} همچنان که منظومه لیلی و مجنون را جادویی از چاشنی دم سحرخیزی خود می‌شمارد^{۱۸} و سحر سحرگهی می‌نامد:

زین سحر سحرگهی که رانم مجموعه‌ی هفت سبع خوانم
(لیلی و مجنون، ص ۴۰)

۶. کم‌گویی و گزیده‌گویی

در باور نظامی شاعر باید کم‌گویی و گزیده‌گویی باشد. هاتف دل نظامی را به کم‌گویی و گزیده‌گویی ترغیب نموده و از پرگویی منع می‌کند:

سخن بسیار داری اندکی کن یکی را صد مکن، صد را یکی کن
سخن کم‌گویی تا بر کار گیرند که در بسیار، بد، بسیار گیرند
(خسرو و شیرین، ص ۳۰)

و باز به نظامی توصیه می‌کند که اگر چه بسیار گویی برای تو کار آسانی است، از این کار بپرهیز، زیرا همین که به تو بگویند «بسیار مگو» یا «پر مگو» دشنامی است بسیار بزرگ.^{۱۹} و او که فرمانبر هاتف دل است کم‌گویی و گزیده‌گویی را توصیه می‌کند:

با اینکه سخن به لطف آب است کم گفتن هر سخن صواب است
(لیلی و مجنون، ص ۴۷)

نظامی بر گزیده‌گویی نظر دارد و از پر گفتن اکراه می‌ورزد:

کم‌گویی و گزیده‌گویی چون در تا زانک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
(لیلی و مجنون، ص ۴۷)

و آنجا که مخزن‌الاسرار را با حدیقه مقایسه می‌کند، افزونی ابیات را ملاک برتری نمی‌داند.^{۲۰}

۷. نوآوری و تازه‌گویی

شاعران صاحب سبک بر لزوم تازه‌بودن سخن تأکید می‌کنند. نظامی در شعر خود، واژه‌ها، ترکیبها و مضامین تازه به کار برده است.

نظامی مخزن‌الاسرار را شعبده «تازه» و «نوگل»^{۲۱}، هفت پیکر را «نوبر» و «کان‌نو»^{۲۲}، خسرو و شیرین را «بهار نو»، «دستباف تازه» و «عروس بکر»^{۲۳}، اقبالنامه را «عروس تازه روی» و «بکر شوهر فریب»^{۲۴} و لیلی و مجنون را «تازه عروس» خوانده است.^{۲۵} بنابراین صاحب سبک شخصی و تازه‌ای است که آن را شیوه غریب و طرز غریب می‌نامد:

شیوه غریب است مشو نامجیب گر بنوازش نباشد غریب

(مخزن‌الاسرار، ص ۳۶)

ولی آن کز معانی با نصیب است بداند کاین سخن طری غریب است

(خسرو و شیرین، ص ۴۴۶)

نظامی از تکرار و واگویی سخنان دیگر شاعران پرهیز کرده است، زیرا که این کار را ناقض نوآوری می‌داند. پس به نظم داستانهای دست نخورده می‌پردازد. در اقبالنامه می‌گوید:

دری بود ناسفته من سفتمش به فرخ ترین طالعی گفتمش

(اقبالنامه، ص ۲۹۲)

نظامی در هفت پیکر از تکرار آنچه فردوسی گفته بود خودداری کرده و به حریم سخن او وارد نشده است مگر آنجا که به قول او «آنچه او نیم گفته بد» یعنی آنجا که فردوسی نیم گفته رها کرده، نظامی به تکمیل آن پرداخته است.^{۲۷} و خطاب به خود می‌گوید:

بس کن ای جادوی سخن پیوند سخن رفته چند گویی، چند

(هفت پیکر، ص ۸۳)

و باز ضمن تأکید بر رد واگویی گفته‌های دیگران می‌گوید: اگر حقیقت افسانه یکی باشد و از باز گفتن چاره‌ای نباشد، با شیوه خود از پلاس، حریر خواهد کرد.^{۲۸} و اگر دیگران مس را نقره کرده‌اند من از نقره زر خواهم ساخت.^{۲۹} در پاره‌ای از داستانهای شرفنامه و خسرو و شیرین که زمینه داستان با سخن فردوسی یکی است، نظامی خاطر نشان می‌کند که می‌کوشد از تکرار سخنان فردوسی پرهیز کند مگر آنجا که از باز گفتن‌گریزی نباشد.

در اینجا خضر که تعلیمگر اوست، او را از تکرار آنچه فردوسی گفته است برحذر می‌دارد، زیرا یک در را دوبار سفتن شایسته نمی‌داند، مگر آنجا که شاعر ناچار باشد.^{۳۰} یا بخواهد روایت نادرست فردوسی را اصلاح کند.^{۳۱}

با کهن‌گویی و سخن‌پردازی تقلیدی به مبارزه برخاسته است خضر او را به نوآوری فرا می‌خواند و از پیروی «کهن‌پیشگان» باز می‌دارد.^{۳۱} پس او تا می‌تواند دعوی کهن‌دوزی نمی‌کند و می‌خواهد مانند نسیم بهاری با شکوفه‌ها و گل‌های تازه سرو کار داشته باشد:

تا توأم چو باد نروزی نکنم دعوی کهن‌دوزی

(هفت‌پیکر، ص ۸۳)

قابل توجه است که نظامی در مقایسه با شیوه تازه خود، حتی ترفندهای ابتکاری شاعران عصر خود را کهن و باستانی می‌داند.^{۳۲}

نظامی به ضرورت تغییر سبک (جایگزین شدن سبک نو به جای کهنه) عقیده دارد و تغییر سبکها را به مقتضای زمان، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر می‌داند:

به هر مدتی گردش روزگار	زطرزی دگر خواهد آموزگار
سراهنک پیشینه کجرو کند	نویی دگر در جهان نو کند
بدین‌گونه بر نو خطن سخن	کند تازه پیرایه‌های کهن
زمان تا زمان خامه نخلبند	سر نخل دیگر برآرد بلند
چو گم‌گردد از گوهری آب و رنگ	دگر گوهری سر برآرد ز سنگ

(اقبالنامه، ص ۱۰ و ۱۱)

و جالب است که خضر، نظامی را به جریان شعری تازه‌ای که در عراق رواج دارد، هدایت می‌کند.^{۳۴}

و نظامی نیز سبک خود را سبک عراقی می‌داند:

چرا گشتی در این بیغوله پابست چنین نقد عراقی بر کف دست

(خسرو و شیرین، ص ۳۷)

بزرگان عصر شاعر، شعرشناس و اهل ذوق و ادبند لذا نظم بهترین داستان‌ها را با نوآوری و تازگی سخن از نظامی چشم داشته‌اند. شروانشاه در نامه‌ای به نظامی نظم لیلی و مجنون را خواستار می‌شود:

خواهم که به یاد عشق مجنون رانی سخنی چون در مکنون

چون لیلی بکر اگر توانی بگری دو سه در سخن نشانی
(لیلی و مجنون، ص ۲۵)

و اهلیت و شعرشناسی را به نظامی گوشزد می‌کند:

دانی که من آن سخن شناسم کابیات نواز کهن شناسم
(لیلی و مجنون، ص ۲۵)

نظامی شاعری صاحب سبک، نوآور و تازه‌گو است و همین امر رشک حاسدان را برانگیخته است. وی در قصیده‌ای به صراحت به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید به دلیل حلالخواری (مضامین بگری که زاده‌ی خاطر است) مورد آزار حاسدان قرار می‌گیرم.^{۳۴} در مخزن‌الاسرار و لیلی و مجنون و خسرو و شیرین از دشمنی حاسدان شکوه کرده و به نکوهش آنان پرداخته است؛^{۳۵} مقاله پانزدهم مخزن‌الاسرار را به نکوهش رشکبران اختصاص داده و مقاله بیستم را «وقاحت ابنای عصر» نامیده است. هاتف غیب او را از دشمنی حاسدان و رشکبران هشدار می‌دهد و از او می‌خواهد حتی یک نفس از آنها غافل نباشد.^{۳۶} شاعر در برابر دزدان و ساعیان، لحنی تند دارد و آنها را بی‌نمک، روبه، ژاژخای، سایه، دغل‌درآی، بی‌آزم، سگ، کپی، زردگوش، شب چهارشنبه‌ی، دزد و نقب‌زن می‌خواند.^{۳۷}

۸. دیرپسندی

نظامی شاعران را به دیرپسندی سفارش می‌کند و می‌گوید هرگاه فلک تندرو در مقابل اندیشه‌ات نرم و رام شد برای آنکه سخن بلند و ارزشمند بگویی «دیرپسندی» پیشه کن و به آنچه در پرده سخنوری به تو نشان می‌دهند قانع مباش تا تو را بهتر از آن بدهند؛ چرا که دیرپسندی باعث آفرینش سخن بلند و ارزشمند می‌شود:

چون تک اندیشه به گرمی رسید	تندرو چرخ به نرمی رسید
به که سخن دیر پسند آوری	تا سخن از دست بلند آوری
هرچه در این پرده نشانت دهند	گر نپسندی به از آنت دهند
سینه مکن گر گهر آری به دست	بهرتر از آن جوی که در سینه هست

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۴)

۹. ضرورت آراستگی شعر به آرایه‌های ادبی

از ویژگی‌های سبک شعر آذربایجانی توجه فراوان شاعران به بدیع و بیان است. نظامی چون

معاصر خود خاقانی از بدیع لفظی و معنوی بهره گرفته و در بیان نیز بیشتر به تشبیه و استعاره گرایش داشته است.

نظامی بر این باور است که شعر باید آراسته به آرایه‌های ادبی باشد. او نخست گرایشی به سرودن نداشت، زیرا آن را خشک و بی‌روح می‌دید. پس از آن وعده داد داستان را چنان بازسازی کند که خواننده شیفته و عاشق آن شود. او برای دستیابی به این مهم با استفاده از آرایه‌ها و به کمک شیوه‌های بدیعی و بیانی، آن داستان خشک و بی‌روح را در زبان هنری خود به گونه‌ای بازسازی کرد که برخلاف انکار پیشین، به تعریف و تمجید از آن پرداخت.^{۳۸}

نظامی همچنین قصه‌های هفت پیکر را در زبان شعری خود پرداخت و بازسازی نموده و خود به این موضوع اشاره کرده است.^{۳۹} در شرفنامه می‌گوید: «چون بنا باشد که گزارش تاریخی به نظم درآید برای تزیین آن از بیش و کم و پیرایه بستن چاره نیست و من اگر پیرایه‌ای چند بر این افسانه بسته‌ام حق دارم، زیرا شیوه‌ی من نغز گفتاری و شعرپردازی است، نه تاریخ و وقایع‌نگاری چرا که تاریخ را دیگران نوشته‌اند.»^{۴۰} (نظامی، ۱۳۸۱: ص ۷۴)

در دیدگاه او سخن منظوم بر سخن منثور بسیار فضیلت دارد و مقام نظم بالاتر از نثر است، نظامی در مخزن‌الاسرار بابتی به عنوان «برتری سخن منظوم از منثور» اختصاص داده است و در آن به ترجیح سخن سنجیده و موزون (شعر) بر سخن نسخه‌سرسی (نثر) تأکید می‌کند:

چون که نسخه‌سرخ سرسری	هست بر گوهریان گوهری
نکته نگه‌دار ببین چون بود	نکته که سنجیده و موزون بود

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۰)

و بعد از آن هم از مقام والای شاعرانی که سخن را هنرمندانه در قالب نظم ریخته و خالق سخن موزون شده‌اند تمجید می‌کند و خود را نظرباز و عاشق سخن (شعر) و زنده به آن می‌داند.^{۴۱} شعر گره خوردگی احساس، عاطفه و وزن با عناصر خیال است و واضح است که هر شاعری احساس و عاطفه‌ای مخصوص به خود دارد و عناصر خیال را مطابق ذوق و سلیقه خود به کار می‌برد؛ پس نمی‌توان شعر را به گونه‌ای ترجمه کرد که ظرافتهای آن، وجود شاعر و پیام اصلی او در آن حفظ شود. به دلیل نظامی می‌گوید:

لغت همه علومی چو از آن نمط بگردد	سلب دگر بپوشد به سیاق معانی
نمطی که شعر دارد چو از آن زبان بگردد	چه نوشتن آید از وی؟ چه رسد به ترجمانی؟

(گنجینه، ص ۲۹۵)

بنابراین به باور نظامی شعر ترجمه‌پذیر نیست.

۱۰. ویرایش

از بعضی ابیات نظامی برمی‌آید که او قبل از تحریر نهایی متن منظومه‌های شعری خود، به اصلاح، پیرایش، آرایش و در واقع به ویرایش آنها می‌پرداخته است و این نیز نشانه دیرپسندی و به پسندی او بوده است. هاتف به طور صریح، نظامی را به ویرایش سروده‌های خود فرمان می‌دهد و می‌گوید: «شمشیر سخن را به طرز آهنگران، اول بساز و آنگاه صیقل بده، یعنی با دقت به حک و اصلاح و پیرایش آنها پردازد.»^{۴۲} (نظامی، ۱۳۸۰: ص ۳۰) همچنین در مخزن‌الاسرار به دبیر سفارش می‌کند که در تحریر متن منظومه، تأویل و آهستگی پیشه کند تا اگر با سخنی دور از ادب و فصاحت برخورد کرد آن را بزداید. می‌توان گفت نظامی امر به ویرایش محتوایی می‌دهد.^{۴۳} در مثنوی خردنامه نیز می‌گوید شبی سوادخردنامه را در دست گرفته «گاهی مضمون می‌اندوختم و گاهی ناپسندیده‌ها را دور می‌انداختم و - چنانکه رسم شعرپردازی است - به حک و اصلاح و زیر و رو کردن آن مشغول بودم.»^{۴۴} (نظامی، ۱۳۸۳: ص ۱۳) و این همان کاری است که امروزه ویراستار انجام می‌دهد.

۱۱. کمال‌جویی در شعر و شاعری

حکیم نظامی مانند «هراس» و «لابرویر»^{۴۵} بر آن است که شاعر باید مسیر تکامل را طی کند، او از همان زمانی که اولین منظومه خود را می‌سراید، برای شکوفا کردن استعدادهای خود منتظر باد شمال جوانی است و ذوق شاعری در او میل به کمال دارد.^{۴۶} دیرپسندی و به پسندی شاعر نیز در راستای همان کمال‌طلبی او در شعر و شاعری است. مصراعهای دوم چهار بیت زیر دقیقاً کمال‌جویی نظامی در سرودن شعر را نشان می‌دهند؛ چرا که او می‌خواهد بهتر از آن شود که هست:

تا سخن از دست بلند آوری	به که سخن دیر پسند آوری
گر نپسندی به از آنت دهند	هرچه درین پرده نشانت دهند
بهرتر از آن جوی که در سینه هست	سینه مکن گر گهر آری به دست
تا سخنی چون فلک آری به دست	چون فلک از پای نشاید نشست

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳ و ۴۴)

و البته شاعر کمال‌جو لحظه‌ای از تلاش باز نمی‌ماند. نظامی در همان آغاز شاعری، خود را کمال یافته‌تر از شاعران هم عصر خویش می‌داند و می‌گوید: شاعران دیگر باید به من حساب پس بدهند چرا که «من آنها را در این مرحله سخنوری رها کرده و پشت سر گذاشته‌ام و بیشتر از یک مرحله بر آنان پیشی گرفته‌ام.»^{۴۷} (زنجانی، ۱۳۷۴: ص ۲۲۳) و اگرچه در همان مرحله همتایی برای خود نمی‌بیند باز در فکر ترقی و تعالی است و می‌خواهد تا اوج بلند این کار پرواز کند.^{۴۸} هم او می‌گوید هیچ‌چیز مانع از تکامل تو نمی‌شود؛ در کار شاعری حتی اگر همدم جبرئیل شوی، قضا و قدر بر این کار بخل نمی‌ورزد؛ زیرا دخل بنگاه ربوبیت بسیار بیش از خرج تو است.^{۴۹} در نظم شرفنامه- در شرف این نامه بر دیگر نامه‌ها - مدعی است که می‌خواهد آن را در حد کمال بسراید و از آن پرده بردارد که پخته و کمال یافته باشد؛ چرا که اگر کسی درختی را با میوه‌های کال برای میوه افشاندن بجناند، آدم نارسیده و ناقصی است؛^{۵۰} اما در صورتی می‌تواند در حد کمال کار را انجام دهد که متاع او خریدار داشته و بازار سخن با روتق باشد.^{۵۱} در هفت پیکر سرودن شعر کامل عیار را وظیفه خود می‌داند، حتی اگر خریدار هم نداشته باشد؛ می‌گوید: «وظیفه من دادن زر تمام عیار ده دهی است، نه ده پنجمی نیم عیار، و اگر کسی خریدار مشک سخن من نباشد، همین بس که حریرنامه من سرمایه مشک یافته است.»^{۵۲} (نظامی، ۱۳۸۰: ص ۲۰) و در لیلی و مجنون، آنجا که محمد - فرزند خود - را اندرز می‌دهد خود را در نقطه اوج سخنوری و در حد کمال اعلائی این فن می‌داند.^{۵۳} در یکی از قصاید خود می‌گوید: «سخن به من ختم شده و همچنانکه محمد (ص) خاتم پیغمبران است من هم خاتم سخنوران هستم و از این سبب بر در ضمیر من که حرمخانه غیب مضامین و معانی است، مهر جاودانی «کرم‌الکتاب ختمه» زده است.»^{۵۴} (نظامی، ۱۳۸۳: ص ۲۹۰)

۱۲. مناعت طبع و غرور

به باور نظامی شاعر باید مناعت طبع و غرور داشته باشد و تا مصرانه از او نخواهند، شعر نسراید و یا دفتر شعر خود را به نام کسی نکند. خضر که معلم نظامی است، فرمان می‌دهد تا مانند دیگر شاعران برای یافتن خریدار سخن خود، گرد جهان نگردي، در جای خود بمانی و بر سر عروس سخن شکر بریزی؛ تا اسکندر زمانه به سراغ تو آید و خریدار گوهر تو شود.^{۵۴} و نظامی که دانشپذیر اوست، چنین سفارش می‌کند:

سخن تا نپرسند لب بسته دار گهر نشکنی تیشه آهسته دار
(شرفنامه، ص ۳۹)

و در مخزن‌الاسرار بر همین مفهوم تکیه می‌کند:

چون سخنت شهد شد ارزان مکن شهد سخن را مگس افشان مکن
تا ندهندت مستان گر وفاست تا ننوشند مگو گر دعاست
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)

۱۳. شعر و شرع

از اوایل قرن ششم با پیشگامی سنایی، عرفان و اصطلاحات صوفیه به حوزه غزل راه یافت؛ عرفان سنایی، عرفانی شرعی و اخلاقی است. قصیده نیز در آن عصر با ابتکار او حال و هوایی تازه به خود گرفت و آمیخته با «زهد و مثل» و بخش قابل توجهی از اندیشه‌های عرفانی و تصوف شد. «طریقه عرفانی او که در حقیقت شرع و پند و موعظه است، مورد توجه بسیاری از شاعران مخصوصاً نظامی و خاقانی قرار گرفت.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ص ۱۱۴) نظامی اگر چه اسلوب تازه و خاص خود را دارد، از ادامه دهندگان اسلوب فکری سنایی است. نظامی در مخزن‌الاسرار ۳۳۴ بیت، در خسرو و شیرین ۲۱۸ بیت، در لیلی و مجنون ۲۱۴ بیت، در هفت پیکر ۱۶۹ بیت، در شرفنامه ۲۴۳ بیت و در اقبالنامه ۸۴ بیت را به تحمیدیه و مناجات و نعت حضرت رسول (ص) و دعا و نیایش اختصاص داده است که تحمیدیه‌ها و مناجات‌های او از دلکش‌ترین و زیباترین تحمیدیه‌ها و مناجات‌های زبان فارسی محسوب می‌شود و همگی مبین نوعی عرفان نزدیک به شرع و حاوی مضامین اخلاقی و معنوی و بیانگر پایبندی عمیق نظامی به چنین مضامینی است. نظامی به ویژه در مخزن‌الاسرار به شعر شرعی گرایش دارد و معتقد است که شعر باید مبتنی بر شرع باشد؛ اول شرع بعد شعر:

تا نکند شرع تو را نامدار نامزد شعر مشوزینها

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)

چرا که شرع، به شعر تو راه عرش می‌نماید و تو را به سرزمین معانی و مضامین رهنمون می‌کند،^{۵۵} و شعری که متکی بر شرع است، شاعر را فرمانروای ملک سخن می‌کند،^{۵۶} زیرا شعر شرعی در نظر او نقطه مقابل شعر مدیحه است. همو می‌گوید که به شعر هویت و اعتبار معنوی و اخلاقی بخشیده و آن را از انواع آلودگیها و وصف می و میکده و میگساری شاهان و

لذت‌طلبی سلاطین پاک کرده و به حریم دین و خرد و پاکی آورده‌ام، پس زاهد و راهب به پاس این خدمت، خرقه و زَنار خود را نزد من انداختند^{۵۷} و چون شعر خود را نشأت گرفته از شرع می‌داند، آن را سحر حلال می‌نامد.^{۵۸}

۱۴. نظامی و مداحی

اگرچه نظامی پادشاهان اتابکان و شروانشاهان را مدح کرده است، شاعری درباری و مداح نیست «اشعار او از تعریف و تمجیدهای تملقی و چاپلوسی عاری است و هیچگاه به طمع جیفه دنیوی خود را آلوده نساخته و مانند بیشتر شاعران عمر خود را به مدیحه سرایی سلاطین و اغنیا صرف نکرده است... به واسطه علو طبع به سلاطین و امرا و متمولین اعتنائی نداشته و تمام اوقات خود را در خانقاه خود به سر برده است. (زنجانی، ۱۳۷۴: ص ۱۸)

نظامی مداحی و شعر فروشی را برای برخورداری از زر و سیم و نعمتهای دنیا، معامله‌ای غیرمعقول و ابلهانه می‌داند؛ خطاب «هاتف» به نظامی در خور تأمل است:

سخن جان است و جانداوری جان است مگو، چون جان عزیز از بهر آن است
تو مردم بین که چون بی‌رای و هوشمند که جانی را به نانی می‌فروشند

۲۴



(خسرو و شیرین، ص ۳۱)

فصلنامه پژوهش‌های ادبی شماره ۱۲ و ۱۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۵

نظامی می‌گوید: سخندانی چشمه حکمت است، ولی این چشمه به سبب شاعران گدا طبع و مدح خوان خشکیده است^{۵۹} و بر آن است که شاعران شعر فروش که مردگان زرنند، برای زراندوزی اعتبار «سیم سخن» را از بین برده‌اند و به تبعیت از هاتف، شعر فروشی را معامله‌ای خسران‌آمیز می‌داند.^{۶۰} او شاعران شعر فروش را - گرچه فاضل‌ترند - از همه کس فرومایه‌تر می‌داند^{۶۱} و در مقام اعتراض و حسرت می‌گوید:

میوه دل را که به جانی دهند کی بود آبی که به نانی دهند

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۲)

مدح نظامی متعادل است و فقط به دلیل رسیدن به زر و سیم نیست. او اهدافی غیر از اینها دارد، از جمله برای پایان دادن منظومه‌های خود نیاز به کمک ممدوح دارد، چرا که جز به الماس دولت، لعل اندیشه را نمی‌توان سفت^{۶۲}.

در پنج گنج بندرت ایباتی یافته می‌شود که نه تنها با بیانات نظامی در مورد مداحی و شعر فروشی و مناعت طبع تناقض دارد، بلکه در شأن شخصیت نظامی نیست؛ از جمله دو بیت زیر:

با فلک آن شب که نشینی به خوان پیش من افکن قدری استخوان
 کاخر لاف سگیت می‌زنم ددبه بند گیت می‌زنم
 (مخزن‌الاسرار، ص ۳۶ و ۳۷)

۱۵. دروغ در شعر

حکیم نظامی بر پرهیز از درج دروغ در شعر تأکید می‌کند؛ چرا که در نظر او کژ گویی از ارزش سخن می‌کاهد. باورهای مذهبی او، و ارزش والایی که برای سخن قائل است در تنفر او از درج دروغ در شعر بی‌تأثیر نیست. و نیز می‌گوید در نظم افسانه بهرام‌گور، حقیقت بیان نشده است، ولی راستی همچنان در میان ما برقرار است و باید یافته شود.^{۶۳} لذا تصمیم دارد که در نظم این افسانه جز حقیقت نگوید و از سررشته حقیقت منحرف نشود و با وسواس و دقت مواظب است رشته سخن در این داستان از هم ننگسلد؛ چرا که رشته‌ای یکتا و بی‌نظیر است و او سعی دارد آن را در نهایت فصاحت بیان کند.^{۶۴} او مدعی است بنای سخن را بر اساس محکم راستی نهاده و حتی آنچه را راست پنداشته است، تعدیل کرده و آرایش داده است.^{۶۵}

نظامی می‌گوید سخن باید باور کردنی باشد، در غیر این صورت، دروغ به نظر می‌رسد.^{۶۶} اما دروغ توجیه‌پذیر را بر راست باور نکردنی ترجیح می‌دهد.^{۶۷} در قسمتهای پایانی شرفنامه بار دیگر لزوم پرهیز از درج دروغ در شعر را مورد تأکید قرار داده، مدعی می‌شود در موضوعی که ناراستی وجود داشته است، آن را اصلاح نموده و به زیور راستی آراسته؛ چرا که سخن اگر بر راستی رهنمون نشود هر چند به ظاهر متعالی باشد، فاقد ارزش است. به همین جهت، فرزند خویش را از شاعری منع می‌کند.^{۶۸}

۱۶. نظامی و هجو

نظامی شاعری هجوپرداز نبوده است، اما هجویه سرایی را برای مقابله با دزدان سخن، حق شاعر می‌داند. او معتقد است که شاعران همه قدرت هجا دارند و این ابزار را به منزله دور باشی می‌داند که شاعران به کمک آن، دزدان سخن را از وارد شدن به حریم شعر خود باز می‌دارند و نیز مانند ماری می‌داند که بر گنج معانی شاعر، چنبره زده است تا دزدان سخن، آن را به رایگان و حریصانه نربایند.^{۶۹}

نظامی با وجود در دست داشتن کمان هجو، هیچگاه از آن استفاده نمی‌کند،^{۷۰} به همین دلیل، دزدان سخن که گاهی کشتزار سخن او را مورد دستبرد قرار داده، در آن خلل پدید آورده‌اند.

حکیم نظامی هجو را «خوی بد» می‌داند و بر آن است که خود را به این خوی بد آلوده نکند و در مسیر کار شاعری، رهاورد خوی خویش را برای خود کافی می‌داند.^{۷۱}

نتیجه‌گیری

نظامی به آرای خود در موارد نقش مراقبه و خلوت در سرودن شعر، نقش توفیق و عنایت الهی در موفقیت شاعر، زمان سرودن شعر، کم‌گویی و گزیده‌گویی، نوآوری، دیرپسندی، ضرورت آراستگی شعر به آرایه‌های ادبی، ویرایش، کمال‌جویی در شعر و شاعری، هجو و سرقات شعری، کاملاً پایبند و عامل به ادعاهای خود بوده است. این پایبندی در مخزن‌الاسرار مشهودتر است؛ اما آنجا که خطاب به ممدوح می‌گوید:

با فلک آن شب که نشینی به خوان
پیش من افکن قدری استخوان
کاخر لاف سگیت می‌زنم
دبد به بندگیت می‌زنم؛

آرای خود را درباره مناعت طبع و غرور و مداحی نقض کرده است. در همان منظومه به آنچه در مورد لزوم اتکای شعر به شرع گفته، کاملاً پایبند بوده است، اما در دو منظومه هفت پیکر و خسرو و شیرین اگرچه دقت و توجه او به حفظ اخلاق و عفت کلام غیرقابل انکار است، در جای جای منظومه‌ها گاهی آرای خود را نادیده گرفته است. البته نقش موضوع این دو منظومه را در چنین عدولی نباید نادیده گرفت.

با توجه به گستردگی آرای نظامی در باب شعر و شاعری و دقت و تعمدش در بیان این آرا، باید او را اولین شاعر تبیین‌کننده قواعد شعر و شاعری دانست که در لابلای داستانها بیانیه شعری صادر کرده است چرا که قبل از او هیچ شاعری چنین نگرشی نداشته است و این تعیین چهارچوب و در واقع تنظیم بیانیه، خشت اول بنایی بود که بوسیله این شاعر گذاشته شد، ولی هرگز شاعران معاصر و یا پس از او به تکمیل آن نپرداختند. رهنمودهای هاتف، خضر و سروش در حقیقت قسمت اعظم بیانیه شعر و شاعری نظامی است و نظامی خود بندهایی به آن افزوده است. مواد مهم این بیانیه به شرح زیر است:

- ۱- ضرورت ترک طمع و هوا و هوس. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۷)
- ۲- هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۸)
- ۳- ترک تعلق با پیروی از دل میسر می‌شود. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۷)

- ۴- حواس پنجگانه راهزن شاعر و فاسق و تردامند، باید از آنها پرهیز کرد و تسلیم دل شد تا به آبروی واقعی دست یافت. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۷ و ۴۹)
- ۵- تنها یار غمخوار و مشاور دلسوز دل است. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۸)
- ۶- در شاعری همت و اراده داشته باشید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۷- در نظم سخن مقاوم و شکبیا باشید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۸- از شتاب در نظم سخن پرهیزید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۹- مضامین ناب شعری را از دل طلب کنید نه از دیگران، چرا که سخن دل خوشایند است. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۷)
- ۱۰- سخن از جان‌ارزشمندتر است و جان به وسیله سخن ارزشمند می‌شود. (خسرو و شیرین، ص ۳۱)
- ۱۱- گوهر ارزشمند سخن (شعر) به سختی به دست می‌آید. (خسرو و شیرین، ص ۳۱)
- ۱۲- اگر در صید مضامین شعری باز ماندید غمگین مباشید؛ در فرصتی دیگر به آن دست خواهید یافت؛ پس تعجیل مکنید. (شرفنامه، ص ۵۲)
- ۱۳- برای سرودن شعر وقت‌شناس باشید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۱۴- حسودان بسیاری دیده‌بان وار در کمین شاعرند، پس وظیفه شاعر آن است که غفلت نکند؛ آنگونه سخن گوید که به او تعرض نشود. (خسرو و شیرین، ص ۳۱)
- ۱۵- سخن (شعر) محکم، استوار و دلنشین بگویید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۱۶- از کهن پیشگان پیروی مکنید. (شرفنامه، ص ۵۲)
- ۱۷- تغییر سبک شاعری به اقتضای زمان، یک ضرورت است. (اقبالنامه، ص ۱۰ و ۱۱).
- ۱۸- در شاعری، سبکی تازه و نو در پیش گیرید (شرفنامه، بیت ۵، ص ۵۲)، (شرفنامه، ص ۵۳)
- ۱۹- در سرودن شعر تازه‌گویی کنید و شعر تازه را از دستبرد دزدان نگاه دارید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۲۰- بر شاعر است که پسندیده گوئی کند و کژ و دروغ را استقبال نکند. (شرفنامه، ص ۵۱)
- ۲۱- در سرودن شعر از پرگویی پرهیزید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۲۲- شعر سروده شده را ویرایش کنید. (خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- ۲۳- از سخن (شعر) دیگر شاعران خرده‌گیری نکنید. (مخزن‌الاسرار، ص ۴۷)

- ۲۴- شاعر شعر فروش بی فکر و خرد است و زیان می کند. (خسرو و شیرین، ص ۳۱)
- ۲۵- سخنان ارزشمند خود را بر دیگران (گذشتگان) مینداید. (اقبالنامه، ص ۱۳۳)
- ۲۶- در طلب مشتری برای گوهر سخن خود، گرد جهان نگردید. (شرفنامه، ص ۵۳)
- ۲۷- خریدار سخن خود را اگر شایسته است، رد مکنید. (شرفنامه، ص ۵۳)
- ۲۸- سخن منظوم بر سخن مثنوی برتری دارد. (مخزن الاسرار، ص ۴۵-۴۰)
- ۲۹- سرودن شعر کار بسیار دشواری است، مگر برای کسی که به وزن و قافیه و نظم تهی از معنی و مضمون قناعت کند. (اقبالنامه، ص ۱۸)
- ۳۰- ریاضت کلید گنج سخن را در اختیار شاعر قرار می دهد. (اقبالنامه، ص ۲۰)
- ۳۱- شعر باید آراسته به آرایه های ادبی باشد. (شرفنامه، ص ۷۴)
- ۳۲- شعر ترجمه پذیر نیست. (گنجینه، ص ۲۹۵)
- ۳۳- شعر باید متکی بر شرع باشد؛ چرا که شرع، معانی بسیار در اختیار شاعر قرار می دهد و باعث شهرت و اعتبار شاعر می شود. (مخزن الاسرار، ص ۴۳)
- ۳۴- از مداحی و شعر فروشی بپرهیزید؛ چرا که این کار آبروی شاعر را به مخاطره می اندازد. (مخزن الاسرار، ص ۴۱)
- ۳۵- از درج دروغ در شعر بپرهیزید، زیرا این کار باعث بی قدری سخن می شود. (خسرو و شیرین، ص ۳۱)
- ۳۶- از سرقت مضامین شعری دیگر شاعران بپرهیزید. (هفت پیکر، ص ۸۳)
- ۳۷- شاعری را در مواقع سخت تجربه کنید. (شرفنامه، ص ۴۷)
- ۳۸- شاعر باید دیرپسند باشد؛ چرا که دیرپسندی باعث آفرینش سخن والامی شود. (مخزن الاسرار، ص ۴۴)
- ۳۹- شاعر باید در شاعری در جانزند و راه تکامل در پیش گیرد. (مخزن الاسرار، ص ۴۴)
- ۴۰- شاعر باید مناعت طبع داشته باشد و تا مصرانه از او نخواهند، شعر نسراید. (مخزن الاسرار، ابیات ۶ و ۷، ص ۴۳). (شرفنامه، ص ۳۹)
- ۴۱- هجویه سرایی حق شاعر است، اگرچه «خوی بد» می باشد و پسندیده نیست. (شرفنامه، ص ۴۰)، (شرفنامه، ص ۴۱)

- ۴۲- برای شاعر، حامی شایسته و شعرشناس ضروری است؛ چرا که حامی شایسته باعث شهرت شاعر و سروده‌اش می‌شود. (اقبالنامه، صص ۲۹ و ۲۸۷)، (خسرو و شیرین، ص ۱۴)، (مخزن الاسرار، ص ۳۷)
- ۴۳- شاعری آنگاه سودمند است که باعث شهرت شاعر شود. (شرفنامه، ص ۳۹)
- ۴۴- آزار و اذیت شاعر از جانب حسود امری اجتناب‌ناپذیر و با سابقه است. (لیلی و مجنون، ص ۴۴)
- ۴۵- بین شاعر و شعرش، رابطه «این همانی» وجود دارد. (خسرو و شیرین، ص ۴۴۵) (هفت‌پیکر، ص ۳۶).

پی‌نوشت:

۱. «فرزدق گفته است من نزد تمیم اشعرم؛ با این همه گاه چنین پیش می‌آید که کندن دندان‌ی برایم آسانتر است از گفتن یک بیت.» (زرین‌کوب، شعربی‌دروغ شعر بی‌نقاب، ۱۳۵۵: ص ۲۹۷)
۲. نسخن گفتن آسان بر آن کس بود
کسی کاو جواهر بر آرد ز سنگ
که نظم تهیش از سخن بس بود
بهبه دشواری آرد سخن را به‌چنگ
(اقبالنامه ص ۱۸)
۳. چاشنی گیریش به جان کردم
وانگهی بر تو جانفشان کردم
سخن جان است و جانداروی جان است
که جانی را به نانی می‌فروشد
(هفت‌پیکر، ص ۳۳)
۴. منتو مردم‌بین که چون بی‌رای وهوشمند
مگو چون جان عزیز از بهر آن است
منظور محمدنظامی است.
۵. عمر بر آن فرش ازل بافته
آنچه شده باز بدل بافته
(مخزن‌الاسرار، ص ۶۶)
۶. شکل نظامی که خیال من است
جانور از سحر حلال من است
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۵)
۷. چون سخن دل به دماغم رسید
روغن مغزم به چراغم رسید

گوش درین حلقه زبان ساختم جان هدف هاتف جان ساختم
چرب زبان گشتم از آن فربهی طبع زشادی پر و از غم تهی
(مخزن الاسرار ص ۴۹)
نصحتیهای هاتف چون شنیدم چوهاتف روی در خلوت کشیدم
(خسرو و شیرین، ص ۳۱)

۹. شرفنامه ص ۵۱ و ص ۵۴ - اقبالنامه ص ۱۱ و ص ۱۲ و ص ۱۳۳ - مخزن الاسرار ص ۴۱ - نیز نک. به:
دیوان خاقانی ص ۲۰۹ و ص ۲۸۷ - مثنوی مولوی ص ۳۰ و ص ۷۹.

۱۰. در آن دایره کاین سخن راندهام درون پرور خویش را خواندهام
که این نامه را نغز و نامی کند گرمی کنش را گرمی کند
نشاط اندر آرد به خوانندگان مفرح رساند به داندگان
(شرفنامه، ص ۵۷)

۱۱. من آن ذره خردم از دیده دور که نیروی تو بر من افکند نور
به نیروی تو چون پدید آمدم در گنج ما را کلید آمدم
(اقبالنامه، ص ۶)

۱۲. به سر بردم اول بساط سخن دگر ره کنم تازه درج کهن
به اول سخن دادیم دستگاه به آخر قدم نیز بنمای راه
(اقبالنامه ص ۶)

۱۳. بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم
(مخزن الاسرار، ص ۲)

۱۴. جالب است که نظامی به فکر غنی کردن زبان نیز هست.

۱۵. من از کله شب درین دیرتنگ همی بافتم حله هفت رنگ
میسیحا صفت زین خم لاجورد گه ازرق برآوردم و گاه زرد
(اقبالنامه، ص ۱۳)

۱۶. من از دولت شه کمندی به دست گرفته بسی آهوی شیر مست
درافکنده طرحی به دریای ژرف به طرح اندرون ماهیان شگرف
(اقبالنامه، ص ۱۵)

۱۷. شنیدم که بالای این سبز فرش خروسی سپید است در زیر عرش
چو او بر زند طبل خود را دوال خروسان دیگر بکوبند بال

- همانا که آن مرغ عرشی منم که هر بامدادی نوایی زنم
(اقبالنامه، ص ۲۹)
۱۸. و در جای جای منظومه‌ها، شعر خود را «نزل‌های صبح» و «دو سه حرف صبحگاهی»، «سحر سحر» و ... نامیده است.
۱۹. تو را بسیار گفتن گر سلیم است «مگو بسیار» دشنامی عظیم است
(خسرو و شیرین ص ۳۱)
۲۰. گر کم از آن شد بنه و بار من بهتر از آن است خریدار من
(مخزن‌الاسرار، ص ۳۶)
۲۲. «شعبده‌ای تازه» برانگیختم هیکلی از قالب نو ریختم
من که سراینده این «نوگلم» باغ تو را نغمه سرا بلبلم
(مخزن‌الاسرار، ص ۳۵)
۲۳. زان نمط‌ها که رفت پیش از ما «نوبری» کس نداد بیش از ما
«کان نو» کن زرنج خویش مرنج بازکن بر جهانیان درگنج
(هفت‌پیکر، ص ۲۰)
۲۴. «بهاری‌نو» بر آراز چشمه نوش سخن را «دستبافی تازه» در پوش
(خسرو و شیرین، ص ۳۰)
- «عروسی بکرین» با تخت و با تاج سروبن بسته در توحید و معراج
(خسرو و شیرین، ص ۴۴۹)
۲۵. «عروس» مرا پیش پیکرشناس همین «تازه‌رویی» بس است از قیاس
(اقبالنامه، ص ۱۱)
- به ترتیب این «بکر شوهر فریب» مرا صابری باد و شه را شکیب
(اقبالنامه، ص ۱۸)
۲۶. در زیور پارسی و تازی این «تازه عروس» را طرازی
(لیلی و مجنون، ص ۲۵)
۲۷. آنچه از او نیم گفته بد گفتم گوهر نیم سفته را سفتم
و آنچه دیدم که راست بود و درست ماندمش هم بران قرار نخست
(هفت‌پیکر، ص ۱۶)
۲۸. گرچه در شیوه گهر سفتن شرط من نیست گفته واگفتن

- لیک‌چونره به‌گنجخانه یکی است / تیرهاگردوشد، نشانه یکی است
چون نباشد زیبا گفتم گزیر / دانم انگیخت از پلاس حریر
(هفت‌پیکر، ص ۸۳)
۲۹. آن زمس کرد نقره، نقره خاص / وین کند نقره را به زر خلاص
مس چو دیدی که نقره شد به عیار / نقره گزرز شود شگفت مدار
(هفت‌پیکر، ص ۸۳ و ۸۴)
۳۰. مگوی آنچه دانای پیشینه گفت / که در در نشاید دو سوراخ سفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر / که از باز گفتن بود ناگزیر
(شرفنامه، ص ۵۱)
۳۱. کجا پیش پیرای پیرکهن / غلط رانده بود از درستی سخن
(شرفنامه، ص ۵۲۳ و ۵۲۴)
۳۲. درین پیشه چون پیشوای نوی / کهن پیشگان را مکن پیروی
۳۳. به قیاس شیوه من که نتیجه نوآمد / همه رسم‌های تازه کهن است و باستانی
۳۴. خم نقره خواهی و زرینه تشت / ز خاک عراقت نباید گذشت
(شرفنامه، ص ۵۲ و ۵۳)
۳۵. لگدی که می‌خورم من زحلال‌خواری خود / نخورد قفای ناکس ز قضیب خیزرانی
(گنجینه، ص ۲۹۳)
۳۶. بر سخن تازه‌تر از باغ روح / منکر دیرینه چو اصحاب نوح
(گنجینه، ص ۲۹۳)
- و نیز رجوع شود به لیلی و مجنون ص ۴۰ به بعد و خسرو و شیرین ص ۴۴۶ به بعد.
۳۷. اگر هشیار اگر مخمور باشی / چنان زی‌کر تعرض دور باشی
هزارت مشرف بی‌جامگی هست / به صد افغان کشیده سوی تو دست
به غفلت بر میاور یک نفس را / بدان غافل ز کار خویش کس را
(خسرو و شیرین، ص ۳۱)
۳۸. رجوع شود به لیلی و مجنون صفحات ۴۴-۴۱
۳۹. بزم هزار دل را به بدیهه و معما / بخرم هزار جان را به غلوطه نهانی
(گنجینه، ص ۲۸۹)
۴۰. آنچه کوتاه جامه شد جسدش / کردم از نظم خود دراز قدش

- و آنچه بودش درازی از حد بیش کوتاهی دادمش به صنعت خویش
(هفت‌پیکر، ص ۳۶۳ و ۳۶۴)
۴۱. چو نظم گزارش بود راهگیر غلط کردن ره بود ناگزیر
مرا کار با نغز گفتاری است همه کار من خود غلطکاری است
گزارش چنان کردم در ضمیر که خوانندگان را بود دلپذیر
(شرفنامه، ص ۷۴)
۴۲. ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم مرده اویم و بدو زنده‌ایم
(مخزن‌الاسرار، ص ۳۹)
۴۳. نخست آهنگری با تیغ بنمای پس آنگه صیقلی را کارفرمای
(خسرو و شیرین، ص ۳۰)
۴۴. پیش رو آهستگی پیشه کن گر کنی اندیشه به اندیشه کن
هر سخنی کز ادبش دوری است دست بر او مال که دستوری است
آنچه نه از علم بر آرد علم گر منم آن حرف دروکش رقم گرم
(مخزن‌الاسرار، ص ۱۷۹)
۴۵. من آن شب نشسته سوادى به چنگ سیه ترز سودای آن شب به رنگ
به غواصی بحر در ساختن گه اندوختن، گاهی انداختن
(اقبالنامه، ص ۱۳)
۴۶. هراس (Horas) شاعر غزلسرای لاتین می‌گوید: «همواره در هنر باید کمال را جست، زیرا متوسط بودن بر شاعر ممنوع است.» (زرین کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ۱۳۵۵: ص ۶۹) و لابروی (Labruyere) نویسنده فرانسوی می‌گوید: «چیزهایی هست که متوسط بودن آنها تحمل‌ناپذیر است. شعر و موسیقی و سخنرانی در این شمار است؛ چه شکنجه‌ای بالاتر از این که در برابر انسان، خطابه سرد و بیروحي را با جلال و جبروت ایراد کنند و یا شعر متوسطی را با همه ادعای شاعر بی‌هنرش بخوانند.» (سید حسینی، مکتب‌های ادبی، ۱۳۸۱: ص ۱۴۰)
۴۷. سرخ گلی غنچه مثالم هنوز منتظر باد شمالم هنوز
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۵)
۴۸. گرچه بدین درگه پایندگان روی نهادند ستاینندگان
پیش نظامی، به حساب ایستند اودگراست این دگران کیستند

- من که درین منزلشان مانده‌ام
مرحله‌ای پیش ترک رانده‌ام
(مخزن‌الاسرار، ص ۳۷)
۴۹. گرچه خود این پایه بی‌همسری است
پای مرا هم سربالائری است
اوج بلند است درو می‌پریم
باشد کز همّت خود بر خورم
(مخزن‌الاسرار، ص ۱۴۸)
۵۰. گر رسد دل به دم جبرئیل
زبان بنه چندان که بری دیگر است
نیست قضا ممسک و قدرت بخیل
دخل وی از خرج تو افزون‌تر است
(مخزن‌الاسرار، ص ۱۴۸)
۵۱. از این پیکر آنگه گشایم پرند
چو در میوه نارسیده رسی
که باشد رسیده چو نخل بلند
بجنبانش، نارسیده کسی
(شرفنامه، ص ۴۸)
۵۲. به رونق توأم من این کارکرد
به بی رونقی کار ناید ز مرد
(شرفنامه، ص ۴۹)
۵۳. بر من آن شد که در سخن سنجی
نخرد گر کسی عبیر مرا
ده دهی زر دهم نه ده پنچی
مشک من بس بود حریر مرا
(هفت‌پیکر، ص ۲۰)
۵۴. زین فن مطلب بلند نامی
کان ختم شده است بر نظامی
(لیلی و مجنون، ص ۴۶)
۵۵. به در ضمیر من بر، که حریم غیبی آمد
«کرم الکتاب ختمه» زده مهر جاودانی
(گنجینه، ص ۲۹۰)
۵۶. تو نیز آن به ای پیک علوی نژاد
به گوهر کنی تیشه را تیز کن
تو گوهر کن از کان اسکندری
به زودی شود بر فلک کار تو
(شرفنامه، ص ۵۳)
۵۷. شعر تو را سدره نشانی دهد
مملکت ملک معانی دهد
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)
۵۸. شعر تو از شرع بدانجا رسد
کز کمرت سایه به جوزا رسد

۵۹. شعر برآرد به امیریت نام
شعر به من صومعه بنیاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند
کالشعراء امراء الکلام
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)
شاعری از مصطبه آزاد شد
خرقه و زنار در انداختند
(مخزن‌الاسرار، صص ۴۴ و ۴۵)
۶۰. سحر حلالم سحری قوت شد
چشمه حکمت که سخندانی است
سیم کشانی که به زر مرده‌اند
هر که به زر سکه چون روز داد
نسخ کن نسخه هاروت شد
آب شده زین دو سه یک نانی است
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۵)
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۱)
۶۱. سیم کشانی که به زر مرده‌اند
هر که به زر سکه چون روز داد
زیرترند ارچه که بالاترند
لاجرم این قوم که داناترند
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)
۶۲. سکه این سیم به زر برده‌اند
سنگ ستد در شب افروز داد
به بازوی ملوک این لعل سفند
نشاید لعل سفتن جز به الماس
(مخزن‌الاسرار، ص ۴۳)
(خسرو و شیرین، ص ۱۴)
۶۳. زمن فربه تران کاین جنس گفتند
به دولت داشتند اندیشه را پاس
کس بر این رشته گرچه راست نرفت
راستی در میان ماست نرفت
(هفت‌پیکر، ص ۱۸)
۶۴. من چو رسام رشته پیمایم
رشته یکتاست ترسم از خطرش
چو بتوان راستی را درج کردن
زکز گویی سخن را قدر کم گشت
از سر رشته نگذرد پایم
خاصه زاندوه برده‌ام گهرش
دروغی را چه باید خرج کردن؟
کسی کو راستگو شد محتشم گشت
(خسرو و شیرین، ص ۳۱)
۶۵. کس بر این رشته گرچه راست نرفت
راستی در میان ماست نرفت
بنا بر اساسی نهادم نخست
در آن پرده کز راستی یافتم
که دیوار آن خانه باشد درست
سخن را سر زلف برتافتم
(شرفنامه، ص ۶۸ و ۶۹)
۶۶. من چو رسام رشته پیمایم
رشته یکتاست ترسم از خطرش
چو بتوان راستی را درج کردن
زکز گویی سخن را قدر کم گشت
بنا بر اساسی نهادم نخست
در آن پرده کز راستی یافتم
سخن را به اندازه‌ای دار پاس
که باور توان کردنش در قیاس

- سخن گر چو گوهر برآرد فروغ
چو ناباور افتد نماید دروغ
(شرفنامه، ص ۷۵)
۶۹. دروغی که مانده باشد به راست
به ازراستی کز درستی جداست
(شرفنامه، ص ۷۵)
۷۰. گرچه سر سروریت بینم
در شعر میبچ و در فن او
و آیین سخنوریت بینم
چون اکذب اوست احسن او
(لیلی و مجنون، ص ۴۶)
۷۱. دلی کو که بی جان خراشی بود
مگر مار بر گنج از آن رو نشست
کمندی که بی دور باشی بود
که تا رایگان مهره ناید به دست
(شرفنامه، ص ۴۰)
۷۲. چو برجیس در جنگ هر بدگمان
کمان دارم و بر ندارم کمان
(شرفنامه، ص ۴۱)
۷۳. از این خوی کو سرشت من است
دگر رهروان کاین کمر بسته‌اند
بسی رخنه در کار و کشت من است
به خوی بد از رهنان رسته‌اند
رهاورد بس بود خوی خوش
(شرفنامه، ص ۴۰ و ۴۱)

منابع

۱. ثروت، منصور، فرهنگ کنایات، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۵
۲. _____، مجموعه مقالات کنگره ی بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۲.
۳. خاقانی شروانی، افضل‌الدین ابراهیم بن‌علی، دیوان اشعار، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات، زوار، ۱۳۷۴.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ جدید (۱۴ جلدی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۵. زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، ج ۱، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵.
۶. _____، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ دوم، تهران، انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۵۵.
۷. _____، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵.

۸. زنجانی، برات، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۹. سید حسینی، رضا، مکتب‌های ادبی ج (۱)، چاپ دوازدهم، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۱.
۱۰. شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۲.
۱۱. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوسنامه، به کوشش سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۲.
۱۲. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی، براساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷.
۱۳. مولوی آغا، احمد علی احمد، تذکره هفت آسمان، تهران، انتشارات کتابفروشی اسدی، ۱۹۶۵.
۱۴. نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، اقبالنامه تصحیح و حواشی حسن وحیدی دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۱۵. _____، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰.
۱۶. _____، شرفنامه، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱.
۱۷. _____، گنجینه، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۱۸. _____، لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰.
۱۹. _____، مخزن الاسرار، با تصحیح و حواشی حسن وحیدی دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰.
۲۰. _____، هفت پیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰.
۲۱. همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ ششم، تهران، مؤسسه نشرهما، ۱۳۶۸.